

مٲلت

نویسنده: خواجه عاصم شرار
سال: ۱۳۹۴



اللَّهُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ وَبَارِكْ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ

فهرست مطالب

- ۱..... مقدمه
- ۲..... توحید
- ۳..... طبیعت
- ۴..... تکامل
- ۵..... انسان ماقبل تاریخ
- ۶..... تمدن و تکامل
- ۷..... عقل و فلسفه
- ۹..... دنیا داری روم سابق و خراسان سابق
- ۱۰..... آشتی اروپا با طبیعت
- ۱۲..... پرستش نوین طبیعت
- ۱۵..... خلاصه جریان
- ۱۵..... رابطه قرآن با طبیعت
- ۱۶..... توجه قرآن به طبیعت
- ۱۸..... اختلافات اساسی
- ۲۵..... تکامل
- ۲۵..... تکامل امروزی
- ۲۸..... تکامل و ادیان

۲۹.....	تکامل در قرآن
۳۱.....	طراحی انسان
۳۹.....	تکامل انسان در قرآن
۴۵.....	مثلث طبیعت – تکامل – توحید و موضع انسان

مقدمه

دو واژه توحید و طبیعت در چهره های مختلف مربوط در عرف ما و مخصوصن در فرهنگ جدید غالبین بعنوان دو تضاد و یا دو رقیب جلوه داشته است. تکامل نیز که در قرن نوزدهم میلادی وارد علم و فلسفه گردید حربه ی دیگری بود که در جنگ میان طبیعیون و ماده پرستان از یک طرف با دینداران و خداپرستان از طرف دیگر بکار برده شده است.

چهره های مختلف که توحید و طبیعت را از جهات گوناگون اخلاقی، فلسفی، شرعی، کلامی و غیره با یکدیگر روبرو کرده و منظور نظر ماست در مفهوم ها اصلاحات زیر بیان میشود:

مادیت و معنویت، جسم و روح یا جسم و جان، دنیا و آخرت، طبیعت و ماورای طبیعت، علمی و موهوم، ماتریالیسم و ایده آلیسم، طبیعی مسلک و موحد...

از طبیعت و ماده حرف زدن در نزد بعضی از مقدیین روحانی یا عنوان کردن جسم و زندگی در محفل عارف مسلکان همان اندازه کفر و خلاف محسوب میشود که در اجتماع آزاد اندیشان دانش مسلک امروزی پای آخرت و خدا را در میان آوردن. از طرف دیگر همان اندازه که پرسش در تاریخ تمدن و فرهنگ ریشه قدیمی عمیق داشته، دینداری و مسلک بمعنای کلمه لازمه انسانیت و اجتماع است، طبیعت و مادیات نیز تماس و تاثیر انفکاک ناپذیر در زندگی انسان داشته و دارد. انسان و زندگی او با هر دو مفهوم فوق ارتباط نزدیک دارد.

برای آنکه از این جنجال دیرینه جواب درستی در بیاوریم شاید بهترین راه آن باشد که قضاوت را بخود انسان واگذاریم که با هر دو ارتباط و علاقه نزدیک داشته است، راز مطلب را در تاریخ زندگی انسان یا تکامل فکری جستجو می نمایم تا با این ترتیب حرف سوم را هم که تکامل داشته باشد وارد معرکه نموده باشیم بنابر این اول سراغ رابطه انسان با طبیعت میرویم سپس پیوند آن دو را با خدا جستجو نموده و بالاخره نظر قرآن را که خالصترین کلام توحیدی است در باره طبیعت و تکامل رسیدگی خواهیم کرد. در اخیر بجاست که از خواجه ولید شرار با مصروفیت های که داشت در تایپ کردن این اثر کمک ام نمود تشکری کنم از محبت کاکای مهربانم خواجه خبیر شرار که تشویق ایشان سبب نوشتن این اثر شد ابراز امتنان نمایم و همچنان از پدر عزیزم ام خواجه مبین شرار سپاس می نمایم که دست شفقت و مهرشان کمک فراوانم در زندگی کرد خداوند عمر طویل و صحت کامل نصیب شان بدارد آمین.

خواجه عاصم شرار سرطان ۱۳۹۴

توحید

واژه «توحید» مصدر باب «تفعیل» به معنای «یگانه دانستن» است. ریشه این کلمه (وحد) و به معنای انفراد است و از این رو «واحد» به چیزی اطلاق می شود که جزء ندارد.

در مباحث خدانشناسی، توحید به معنای یکتا پرستی یکی از اصول اعتقادی اسلام و همه ادیان ابراهیمی است. اهمیت این اصل به این دلیل است که به نظر بسیاری از متکلمین اسلامی دیگر اصول دین اسلام مبتنی بر اصل توحید هستند. به همین دلیل است که حضرت امیرالمومنین علیه السلام در روایتی از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کنند که التوحید نصف الدین.

و در نهج البلاغه می فرمایند: «شهادت می دهم که خداوندی جز الله نیست. یگانه است و بی شریک. شهادت می دهم که خلوصش از آزمون به نیکی برآمده و باور به آن باصفای نیت همراه است. همواره بدان چنگ در می زنم تا آنگاه که ما را زنده می دارد و آن را می اندوزیم. برای روزهای هولناکی که در پیش داریم. چنین شهادتی نشان از عزم استوار ما در ایمان است و سرلوحه نیکوکاری و خشنودی است و سبب دور شدن شیطان است.

و یا شخصی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و پرسید: اساس علم چیست؟ حضرت فرمودند: «معرفة الله حق معرفته»؛ شناخت خدا آن چنان که شایسته اوست. پرسید: حق معرفت خدا چیست؟ حضرت فرمودند: این که بدانی او نه مثلی دارد و نه شبیهی و او را معبود واحد خالق و قادر و اول و آخر و ظاهر و باطن بشناسی که مثل و مانندی ندارد این است حق معرفت خداوند.

طبیعت

طبیعت، کیفیتی (چگونگی) است و همین طور حقیقتی است، که در ظاهر؛ حیات و ممات دارد. به زبان دیگر، تمامی اشیاء، در طبیعت ترکیب شده و یا تحلیل می یابند. طبیعت، بسیار منظم و قانون مند است و اجزاء آن مرتب و شکل هایی که در آن یافت می شوند، در نهایت درجه کمال هستند، به طوریکه به هیچ وجه، اجزاء طبیعت نمی توانند از نظم و ترتیب خارج شوند تا اندازه ای این نظم دقیق است که اگر با نگاهی دقیق، به طبیعت نگاه کنی دیده می شوند که از ذرات نامرئی گرفته، تا بزرگترین کرات آسمانی، مانند خورشید و ستارگان و اجسام نورانی، از لحاظ ترتیب و ترکیب و شکل و جهتی که حرکت می کنند، کاملاً منظم هستند. و تمامی اجزاء تحت قانونی کلی هستند که به هیچ وجه فراتر از این قانون نمی توانند عمل کنند. اگر به طبیعت بیندیشیم، متوجه می شویم که از قوه شعور و اراده بی بهره است. مانند آتش، که طبیعت آن سوختن است، بدون شعور و اراده می سوزاند یا طبیعت آب، جریانداستن است، بدون اراده و شعور جاری می شود. طبیعت آفتاب پرتو افشانی است و بدون اراده و شعور می تابد و بخار بر طبق طبیعت خود، بدون شعور و اراده بهبالا می رود. بدین ترتیب، تمامی کاینات، بر طبق طبیعت شان، از روی اجبار متحرک اند و هیچ کدام، به صورت ارادی حرکت نمی کنند، مگر حیوانات، و بالاخص، انسان.

تکامل

تکامل، تغییر در طول زمان است. بر اساس این تعریف گسترده، تکامل را می توان برای انواع تغییراتی که در طول زمان رخ می دهد به کار برد. افزایش ارتفاع کوه ها، منحرف شدن رودها از بسترشان و یا ایجاد گونه های جدید گیاهی و جانوری همگی تکامل محسوب می شوند. برای درک سابقه حیات بر روی زمین، لازم است این که درباره چه نوع تغییراتی در طول زمان صحبت می کنیم را مشخص تر کنیم. به همین دلیل در زمینه تکامل حیات بر روی زمین پای اصطلاح تکامل زیستی (بیولوژیکی) به میان می آید.

تکامل زیستی به تغییراتی که در طول زمان در زندگی موجودات زنده رخ می دهد گفته می شود. درک تکامل زیستی چگونه و چرا موجودات زنده در طول زمان تغییر می کنند ما را قادر به درک تاریخ حیات بر روی می سازد.

کلید درک تکامل زیستی در مفهومی به نام اصلاح تبار نهفته است. در موجودات زنده، صفات از نسلی به نسلی دیگر منتقل می شود. فرزندان مجموعه ای از نقشه های ژنتیکی را از پدر و مادر خود به ارث می برند. اما این نقشه ها هرگز دقیقاً از یک نسل به نسل دیگر انتقال نمی شود. با گذر هر نسل تغییرات کوچکی رخ می دهد و همین طور که این تغییرات انباشته می شوند موجودات زنده در طول زمان بیشتر و بیشتر تغییر می کنند. اصلاح تبار، موجودات زنده را در طول زمان تغییر شکل می دهد و تکامل زیستی جای خود را باز می کند.

همه موجودات زنده زمین یک جد مشترک دارند. یک مفهوم مهم در رابطه با تکامل بیولوژیکی این است که همه موجودات زنده زمین یک جد مشترک دارند. این به آن معنی است که همه موجودات زنده سیاره ما از یک موجود

زنده به وجود آمده اند. دانشمندان تخمین می زنند که این جد مشترک بین ۳.۵ و ۳.۸ میلیارد سال پیش زندگی می کرده و تمام موجودات زنده ای که تاکنون ساکن سیاره شده اند را از لحاظ تیوری می توان تا یک جد امتداد داد.

انسان ما قبل تاریخ:

انسان اولیه کاملاً قدیمی و بدوی، خواه از نسل میمون (شادی) و حیوانات باشد یا مخلوق بلا واسطه خدا، مسلماً خیلی بیش از ما، و بیش از انسانها تمدن یافته بعدی محشور با طبیعت و محاط در آن بوده است؛ خانه نداشته روی زمین میخوابیده و خاک را با بدن عریان لمس میکرده اگر بغاری پناه میبرده در سوراخی از زمین و همسایه اش جانواران بوده است، چشمش غیر از آسمان و یا درختان، کوه و بیابان چیزی نمیدیده، آفتاب و سرما و باران را بدون چتر یا پوشش دریافت میکرده، خوارکش علف، میوه و گوشت خام حیوانات بوده مستقیماً از رودخانه یا چشمه آب بر میداشته است.....

بعد ها که فرش و پوشش درست کرد باز هم از محصولات دست اول طبیعت مثل پوست و پشم استفاده مینمود و با استئمار حیوانات شیر و گوشت و بار کشتی میگرفت.

خلاصه آنکه زندگیش در طبیعت، بهره اش از طبیعت و آزار و وحشتش هم از طبیعت بود، قطعاً اشتغال و حواسش نیز بسوی طبیعت میرفت.

طبیعت برای انسانهای ابتدایی و برای متمدن شده ها اولیه تنها متدل و ماوی و اسباب زندگی و غذا نبوده. همه چیزی او بود، حتی خدای او خدای خیر و محبت و خدای شر و مصیبت.

کاملاً عادی و منتطقی بوده است که انسان اولیه طبیعت را بپرستد و پس از مختصر رشد و تکامل مظاهر طبیعت را خدا گرفته، آن تنها و رب – النوع ها و اساطیر را بسازد.

تمدن و تکامل:

برای تمدن و تکامل هزاران تعریف و توصیف داده اند و لی چکیده همه آنها را بلحاظ خط مشی و نتیجه حاصله، بمعنای تجمع سازمان یافته و خروج انسانها از اسارت طبیعت دانسته اند، یا احراز استقلال و عصیان علیه طبیعت از طریق اتحاد بین خود برای استفاده، تسلط و تسخیر طبیعت و پس ابتکار و اختراع برای بینیادی هر چه بیشتر از آن بالاخره خلاقیت.

بشر روی طبیعت رفته رفته دخالت نموده، محیط اختصاصی برای خویش درست کرد و میان خود و طبیعت فاصله انداخت، خانه ساخت غذا پخت، زراعت کرد، لباس دوخت، با تجارت و مسافرت محدودیتهای مکانی و قیود فعلی تحمیلی طبیعت را شکست، با اجتماعی شدن خود را از تنهایی و مقهوریت بیرون آورد، صفت را بوجود آورد که دخل و تصرف مستقیم در طبیعت و سازندگی و مقدمه خلاقیت بود.

گام دیگر که وجه امتیاز انسان را با هوشترین و اجتماعی ترین حیوانات شناخته شده است و معلول آگاهی خاص با اشعار انسان و ادراکات و احساسات و اطلاعات خود میباشد این بود که روی دیده ها و شنیده ها و دریافت های از محیط توقف و تفکر کرد و به اطلاعات و افکارش که ابتدا جمع بندی مشهودات و ملموسها در حافظه بود کلیت ها و حالت انتزاعی داد. بطوریکه توانست نه تنها خاطره ای از واقعیات دریافت شده از طبیعت بسازد بلکه برای

حال و آینده محیط های خود خواسته و خود خواسته ای در ذهن خویش مطابق یا متفاوت با آنچه داشته گذشته است، ایجاد نماید و حتا تحت تاثیر آن قرار گیرد. انسان رشد یافته در کنار دنیای عینی، یک دنیای ذهنی و همی یا علمی خلق میکند و تا حدودی در آن زندگی مینماید.

این تصرف و تسلط تماماً در جهت بی نیاز شدن و بیگانه شدن انسان از طبیعت بود. ولی البته هنوز انسان تازه تمدن یافته طبیعت را هم مبداء حیات و رحمت میشناخت و هم منشاء بلا و وحشت. طبیعت مقام خدای خیر و شر را بهیچوجه از دست نمیداد زیرا که بینبازی از طبیعت و بیگانگی انسان کاملاً نسبی و بسیار جزئی بود.

عقل و فلسفه:

می توان گفت یک گام گستاخانه که انسانهای با تمدن پیشرفته بدنبال گام محیط ساز ذهنی فوق برای رهایی بیشتر از وابستگی بر داشته و تجربه تازه ای در زمینه اتکای بنفس یافتند توجه مطلق بود که به ادراک ذهنی و نیروی تعقل انسانی نمودند، عقلا که چاره جوی مال اندیش زندگی و تشخیص دهنده خیر و شر دیده بودند حلال یکه تازه میدان مجهولات و کاشف حقایق نیز شناختند.

لازمه روشنفکری و آزادیخواهی به آنجا رسید که فلاسفه بزرگ یونان قرن پنجم قبل از میلاد واقعیات و عینیات یعنی تصاویری را که حواس جسمانی ما از طبیعت میگیرند مخلوط با اشتباه و مخدوش دانسته و کنار بگذارند و به مجردات عقلی و تشخیصهای نظری رو بیاورند .

فلسفه در مکتب اساتید بزرگ یونان با محکوم نمودن مشاهدات و محسوسات و انکار واقعیات عینی توأم گردید و یک دنیای روحانی، مجرد، عالی، مخالف یا ما فوق دنیایی جسمانی و طبیعی عرضه نمودند. مفاهیم تازه اصطلاحاتی از قبیل هیولا، ملکوت، ذات، جوهر، روح، معنویات و اعراض از زندگی حیوانی بکار برده میشد که در آن زمان و بعداً در حقیقت لجبازیهای با طبیعت و ذهن کجی هایی برای رهایی از اسارت بود.

همراه با دانش طلبی فلسفی و در آوردن به منطق و مجردات عقلی، اولین قیام علیه خدایان سنتی که جز مظاهر طبیعت و جلوه های طبع انسان نبود در افکار بزرگانی چون سقراط ظاهر گردید و فلاسفه بعدی نیز بتدرید و توهین آئین اجدادی و بتهای خیالی پرداختند.

در همان روزگاران از یکطرف فلاسفه ای مثل دموکریت بمبارزه با مکتب روح مسلک سقراط و افلاطون بر خاسته، ماده را ابدی واصل شناختند، یا کسانی مثل اپیکور تمتع از زندگی و لذت جسمانی را اساس فلسفه زده دنیا را سراسر پوچ و خیال معرفی می نمودند.

در آن محیط آزاد هر دسته ای براهی رفتند ولی برد مسابقه و پیروی ایندگان بیشتر نصیب دسته ی مجرد اندیشان روحی مسلک گردیده آنان قرنهای قرن ستارگان فروزان آسمانهای اندیشه و دانش و دین شدند.

دنیا داری روم سابق و خراسان سابق:

دست و پنجه نرم کردن انسان با طبیعت فلاسفه یونان خاتمه نیافت، بعد از یونان امپراطوری نظامی و اداری روم را می بینیم که در زمینه تصرف دنیا و تمتع از زندگی پیشرفته بنحوی با طبیعت و با بشریت دهن کجی میکند، در عین آنکه بنحوه دیگری در جنگال طبیعت یا اسارت طبع بشری هستند.

روم نه معتقدات شرق و نه معنویات فلسفی یونان را دارد نه چندان پابند رب النوع های طبیعت است ارواح اجداد را میپرستند که نوعی نژاد پرستی است و دستور های خود شان را بر شهر های دیگر تحمیل میکردن که خود زمینه امپراطوری و استعمار است. دروازه معبد بزرگ را بعنوان خاتمه جنگ میندند، جمهوری را مبدل به امپراطوری میسازد.

تمتع از قدرت و فرو رفتن در لذات را افتتاح مینماید، که دنباله مستیها و دیوانگیهای آن به نرون منتهی میشود.

در برابر قدرت امپراطوری و تمدن روم در شبه جزیره ایتالیا نه طبیعت قهار وحشتناک وجود دارد و نه همسایه های مهاجم و خطرناک فقط در آن طرف ایتالیا و یونان گاهگاه در گیریهائی با ساسانیان سر زمین خراسان رخ میداد.

انسان تمدن یافته بجنگ طبیعت رفته ضمن آنکه انسانهای دیگر را اسیر میکند و سر پیچی را در برابر قیود طبیعت و قوانین اشرافی زندگی نموده می خواهد آزادانه بر طبق خواسته های نفس عمل نماید و اثبات تسلط بر غیر خود کند، در حقیقت شیفته لذت و جاه طلبی شده است که در چهره بشری و ارضای غرایز حیوانی، اسارات غیر مستقیم طبیعت محسوب میشود، بدون آنکه سجده و کرنش به بتهای مظاهر طبیعت بنماید، طوق بندگی نفس را بگردن می بندد و اسیر خواسته های طبع و بیگانه با ارزشهای انسانی میگردد.

دوران تلسط و غرور و فساد امپراطوری به دو شکست و بسر نگونی آنها که مقدمه جاهلیت وحشتناک هزار ساله قرون وسطی است خاتمه پیدا میکند ؛ ظهور مسیح و هجوم ژرمن ها با اشاعه دین مسیح، توحید جایگزین پرستش نژاد و نفس و طبیعت میشود. اما توحید مسخ شده آلوده برو حیات یونان و خرافات توام با پرستش انسان و فرشته در ردیف خدا.

در خراسان قدیم سلسله ساسانیان و زردشتی گری را می بینیم، اساس آئین زردشتی توحید است ولی عناصر چهارگانه طبیعت بزعم آنها یعنی آتش، آب، خاک و باد قدوسیت دارند و نقش بزرگی نزدیک بخدائی به آنها داده شده است. برای توجیه جهان و جامعه انسانها مبارزه تکاملی انسان با طبیعت صورت دینی یافته در برابر (اهو را مزدا) که خدای روشنایی و خوبی هاست، اهریمنی ساخته اند که منشاء تاریکیها و شر بدیهاست و وظیفه هر آدم را برای رسیدن به پیروزی نهایی دنیا از میان برداشتن اهریمن و هر چه اهریمن است میدانند. آئین زردشتی ضمن پذیرش مالکیت و حاکمیت مطلقه انسان بر انسانها پیوند صمیمیت با استبداد شاهنشاهی زده، دین در باری شده است و هدف اعلای آن عملاً دنیا داری است، دنیا داری در سطوح مختلف معنوعی و مادی و طبقاتی.

آشتی اروپا با طبیعت:

نه آن فلسفه روحی و مجرد اندیشی ضد طبیعی فلاسفه بزرگ یونان میتوانست زیاد دوام بیاورد و نه هوا پرستی و انسان پرستی های متکی به خرافات و جهل هر یک بزودی محدودین و طاغوتیت خود را ظاهر ساخته معلوم شد که اگر انسان از اسارت طبیعت در می آید به بند و طاعت چیزهای دیگر می افتد.

عکس العمل وسیعی در تاریکی قرون وسطای اروپا ظاهر گردید و رنسانس بوجود آمد، رنسانس یا بازگشت به یونان پیشرفته و طبیعت نگر و به آزادی، توأم با اعراض از فلسفه مجرد اندیش برای رو آوردن بواقیعا مشاهده و تجربه، بعبارت دیگر توجه مجدد بجامعه و طبیعت.

خروج انسان از قیود و اوهام و از اسارتها، استعداد ها زل شگفته کرد و به آزادی و آزادی خواهی پروبال داد.

بشریت بعد از دیکارت و کانت و فراسیس بیکن دوباره با طبیعت آشتی و با آنچه تصنعی و تحمیلی و وهمی است قهر کرد. اصرا و اعلامه نمودند که علم باید از مشهودات و جریانات طبیعت مایه بگیرد دویه این ترتیب علوم طبیعی و تجربی و فنون علمی پایه گذاری گردید و بعد ها چیزی که واقیعت و نشانی در طبیعت داشته باشد موضوع علم گردیده دانشهایی مانند روانشناسی، جامعه شناسی، اقتصاد، سیاست و مدیریت موضوعیت و اهمیت یافت.

طبیعت گرایی را هم در هنر و در علوم فلسفه می بینیم هم در ادبیات و تعلیم و تربیت و سیاست شعار "رومانتیم" زیبایی در واقیعت است^۱ میشود، ژان ژاک روسو کتاب امیل را مینویسد و در قرون بعدی هند و ادبیات از رومانتیم و ریالیسم وو به امپرسیونیسم و سمبلیسم ابداع مشکلها و نمونه های از ظهور میپردازند که نامش را خلاقیت هنری میگذارند.

^۱ La beautecest la realite

پرستش نوین طبیعت:

آزادی طلبی و آشتی با طبیعت منافات با کسیر دایمی تکامل در جهت اصرار از استقلال نداشت بسیاری از متفکرین که کم بیش مغرور اکتشافات علمی و عجاز های فکر و فن شده بودند اعلام آزاد میدانیم رهایی از اسارت طبیعت و احراز آزادی در نظر مدافعیین واقعی و اصیل مترادف با بی قیدی و بی اعتنائی قوانین و نظامات حاکم بر جهان نیست. بشر متکامل میخواید و اختیار نسبت به آنچه با برنامه و فعالیت دارد و نه بدون هدف آگاهی می تواند تعقیب شود. بلکه بشر همواره در گیر با دو مساله بوده است. ۱- برنامه زندگی (چه بکنم و چه بخواهم) ۲- کنجکاوی درونی یا جهان بینی صحیح برای رسیدن بتعادل فکری (علت اشیا و مبدا و مقصد حیات).

بنابر این بشر متکامل مختار همواره احتیاج بخدا واله و معبود بمعنای وسیع کلمه دارد و تعادل روحی و فکری میخواید بدون هدف و معشوق فاسد میشود. یا به بیراهه و هلاکت میرود.

اگر خدا از طریق سلطه طبیعت یا دین برایش فراهم نشد بدنبال خدا و هدفی که خود بسازد میرود که این نیز نوعی عصیان علیه تحمیل طبیعت و در جهت خلاقیت است.

در قرون معاصر توجه مجدد بطبیعت و تحلیل آنچه طبیعی است تا آنجا پیشرفت که برخی از دانشمندان طبیعت پرست و انسان مسلک شدند البته نه بصورت قدیمی که آفتاب و دود خانه نیل و یا گاو و سوسمار را بیرستند و بت دستی بسازند. رشد فکری و کشفیات علمی آنها را بقوانین عمومی و نظامات

کلی جهان معتقد ساخته بودن بطوریکه جوهر طبیعت و عنصر اولیه و اصلی را که ماده مییابد مانع و خالق و ازلی گرفتند.

صفات خدایی را بطبیعت و بماده نسبت داده برای نظامات عمومی طبیعت یا برای عنصر مادی اصالت و حاکمیت مطلقه قائل شده همانها را کافی برای گردش و پیدایش جهان دانستند. طبیعی مسلک (ناتورالیست) شدند و ماده پرست (ماتریالیست) پیدا شد.

ماتریالیسم در تعداد قلیلی از فلاسفه یونان در برابر مکتب سقراط و افلاطون قد علم کرده بود و به این ترتیب حیات تازه میگرفت در عمق و از خورشید و صاعقه یا از رودخانه و چارپایان آثار خیر و شر میدیدند (امروزه هم ما همچون مردمان دید دارم) و زندگی را معلول اثر میکردند خورشید پرست و گاو پرست میشدند. از این جهات اختلاف اساسی و ریشه ای وجود ندارد.

مارکسیم هم که اقتصاد و تولید را زیر بنای اجتماع و فرهنگ و تمدن و دین میشناسد و انسان را با انکار ضمنی اختیار و شخصیت، موجود دست بسته جبر دیالکتیک معرفی می نماید در حقیقت امضاء زیر عهد نامه اسارت انسان در برابر مادیات و طبیعت گذاریده اقرار عملی بخدایی و قهاریت طبیعت یا تاریخ می نماید.

مغرب زمین سرمایه دار نیز که همه ی قدرتها و امکانات را در سرمایه و اقتصاد متبلور میسازد و فرد و اجتماعشان یکسره دست و پا برای جمع مال و مصرف میزنند آنها هم بنحو دیگر بندگان دنیا و پرستندگان طبیعت اند.

بدنبال یا بموازات طبیعی مسلکی ک ماده پرستی انسان مسلکی یا هومانیسیم مادی رایج شد. این مکتب بیشتر ناظر به انسان و جوامع انسانی بوده با استثمار

استعمار مبارزه مینماید. از این راه خواستند تا حدودی جبران دیالکتیک که انسان را بی اثر و بی ارزش می نماید و معنویات و انسانیت را نادید میگیرد کرده باشند.

در انسان مسلکی مادی خلاقیت و اصالت به انسان و استعداد های او داده میشود و اهریمن دین آیین از خود بیگانگی^۱ ماست و بالعکس چون در این مکتب آزاد شدن و شگوفایی استعداد های ذاتی انسان را کافی برای نجات و رشد و سعادت جامعه میدانند، مواجه با غرور انسانی و یک نوع "خود بزرگ بینی" "یا" استغنا و تکبر هستیم.

انسان مسلکی مادی در عین تجلیل و طرفداری از مقام انسان و نقش اساسی حلقه دادن بکار انسان او را مقهور جبری دیالکتیک می شناسد و در عین برنامه دادن برای انقلاب مبارزه و مقصد شناسی برای جامعه انسانی انکار هدف داری تکامل عمومی و برنامه دهنده آنرا مینماید. از یک طرف طبیعت پرستی است زیرا نوع انسان را که جزئی از طبیعت است هدف و معبود قرار میدهد و از طرف دیگر در جهت خروج از اسارت طبیعت و تکامل در پرستش است زیرا که انسان را بی نیاز از طبیعت و خدا گرفته خود انگیخته و خود انگیزه اش تصور مینماید. ولی علاوه بر آنکه در جهان آفرینش هیچ موجودی نمیتواند در حالت مجزی یعنی بدون اتکأ و ارتباط و استفاده از خارج خود سازنده و تکامل کننده باشد. مطلب فوق تناقض دیگری از تناقض های مارکیسم محسوب میشود.

^۱ Alienation

خلاصه جریان:

بنابر این رابطه انسان با طبیعت بطور کلی یک رابطه ناگسستنی بوده است. در ابتدای سیر تکامل عملاً و عقیده یکسره غوطه ور در طبیعت و مقهور بوده جز طبیعت چیزی را نمیدیده و نمیپرستیده است و در آخر کار از راه علم و احساس باز طبیعت را حاکم کلی و خود را مقهور و مجبور شناخته است. فقط در وسط رقیبی برای طبیعت مادی ساخته بچشم دشمن به آن نگرسته ما بین مادیات و معنویات تعارض مطلق بر قرار ساخته است.

رابطه قرآن با طبیعت

اینکه که رابطه انسان با طبیعت و افراط و تقریط های آن از پرستش تا انکار را دیدیم بسراغ نظری که ادیان الهی و رابطه ای که توحید یا یکتا پرستی با طبیعت و مادیات و زندگی داشته است میرویمو بعنوان مدرک بحث قرآن را انتخاب می نمایم که کتاب اعتقادی خودمان است و همانطور که در مقدمه مقاله گفتیم خالصترین و عالیترین کلام توحید میباشد.

اتفاقاً نزول، یا اگر ترجیح میدهند ظهور، قرآن در وسط آن دو دوران قهر و آشتی مغرب زمین با طبیعت و در بجومه تاریکی قرون وسطی بوده است: قرن هفتم میلادی ۱۱ قرن بعد از فلاسفه مجرد اندیش یونان و ۱۱ قرن از فلاسفه طبیعی مسلک و مادی اروپا قرار دارد.

توجه قرآن به طبیعت:

به خلاف معمول پیروان و مخصوصاً روشی که در طی بیش از هزار سال اهل کلام علمای فقه و حتی مفسرین بتبعیت از فلسفه یونان داشته اند. قرآن توجه و تمسک فوق العاده بطبیعت کرده است. توجهی با تنوع و تفصیل و تاکید فراوان بزبان عامیانه ملموس و محسوس، تقریباً به همه مظاهر و آثار طبیعت، از اوج آسمانها تا فرش و درون زمین، از جمادی و گیاه و حیوان تا آدمیزاد و انسان در خلقت و خلیقات، در فرد و اجتماع، در تاریخ گذشته و در سرنوشت آینده.....

برای یادآوری مطلب و درک بهتر موضوع ضرر ندارد فهرست و از بعضی از نمونه ها و آیاتی را که شاید در مجموع متجاوز از هزار باشد، شاهد بیاوریم اولاً در اسم گذاری سوره ها می بینیم انتخاب چشمگیری روی موجودات و آثار طبیعت رفته است: بقره، بزرگترین سوره، فیل یکی از کوچکترین سوره ها، عنکبوت، نحل، رعد، نجم، دخان، قمر، حدید، شمس، لیل، نمل، زلزله، فلق و غیره.

آسمان و زمین و ستاره گان با حرکات و روشناییهای آنها جایگاه رفیعی در قرآن دارند (و فی السما رزقکم و ما توعدون) سوره الذاریات آیه ۲۲ (و السما بنینا ها بایدو انالمرسعون)، (والشمس تجری لمستقر لها ذلک تقدیر العزیز العظیم) و (والسما رفعها و وضع المیزان) و (واللیل اذا یغشی و النهار اذا تجلی)..

از آسمان که پایین می آیم پدیده های زمین مورد بحث فراوان هستند (و هو الذی ینزل الغیث من بعد ما فتظلو و ینشر رحمته و هو الولی و الحمید)،

(فارسلنا من السما فيه ظلمات و رعد و برق)، (انزل من السما ما فسلكه
ينابيع في الارض)...

و نسبت به زمین آن نیز سخن رفته است: (و الى الجبال كيف نصبت)، (و
الارض فرشنا هم فنصم الماهدون)، (انزل من السما ماء منالت او ديه بقدرها
فاحتمل اليل ز بدا را بيا...) و به مثل این بسیار آیات موجود است که ما در این
جا به همین قدر اکتفا میکنیم.

از نوع نباتات، حشرات و حیوانات بوفور نامبرده میشود اشجار چراگاه ها، باغ
ها با درختان بهم پیچیده و سر به فلک کشیده یا از میوه، زیتون، خرما، انار و
انجیر، زنبور عسل با خوراک و منزل آن مور، ملخ، پشه و عنکبوت، کلاغ،
کبوتر، هدهد و ماهی، اسب، شتر، مرکب، گوسفند، بز، خوک و گاوه

به انسان که می رسیم معلوم است عنایت تا کجا میرود: از قصد آفرینش او و
آن دوران واسط خاکی، سلول، نطفه در هم آمیخته، جنین شیر خوارگی،
جوانی، رشد، پیری و بالاخره قبر و مرگ توجه صرفاً به بدن و خوراک نبوده.
نفس انسان تسویه و تنظیم آن با التفات به الهام های زشتی، پاکی و انسای که
استعداد دو طرفه دارد از ضعف و شتاب زدگی انسان صحبت میشود و از
یاغیگری و غرور او انسانی که (لعلی خلق عظیم). و کلیم الله روح الله هم
میشود و صالحین آنها وارث زمین میگرددند، هم فرد مورد عنایت است هم
طایفه، امت و نسل

اختلافات اساسی:

قرآن که این اندازه هم‌آواز با طبیعت است و حتی بیش از کتب علوم طبیعی توجه همه جانبه بطبیعت و نقش آن روی انسان دارد، نه تنها متمایز از کتاب‌ها ادبی، اخلاقی، فلسفی و دینی قبل و بعد خود میباشد که تماماً بی اعتنایی یا کم اعتنایی نسبت بطبیعت و مادیات زندگی داشته اند بلکه با آثار و آداب و آیین‌ها و با افکاری که بصورت پرستش دینی، احترام سنتی، التفات علمی یا اعتقاد فلسفی رو بطبیعت و دنیا آورده اند اختلافات اساسی بارزی را نشان میدهد:

۱- قرآن خود بافته عظمت و قدرت طبیعت نشده، موجودات و پدیده‌ها را آیات خدا نامیده. انسانها را از تواضع و تسلیم به آنها که تصریح می‌نماید که (وَمِنْ آيَاتِهِ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ لَا تَسْجُدُوا لِلشَّمْسِ وَلَا لِلْقَمَرِ وَاسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَهُنَّ إِن كُنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ)^۱

همانطور که میدانیم و آیات فراوانی از قرآن شاهد مطلب میباشد قسمت عهده ای از برنامه رسالت خاتم النبیین و پیغمبران گذشته مبارزه بابت پرستی با شعار عمومی ما لکم من اله غیره بوده است و یکی از نمونه شرک شخص پرستی است (عیسی پسر خدا در نزد مسیحیان و عزیر پسر یهود در نزد بعضی از یهودیان). شخص پرستی از نظر روانشناسی و جامعه‌شناسی و دینی چیزی جز احیای شرک و پرستش مظهر جاندار زنده یا مرده ای از مظاهر طبیعت نیست.

^۱ فصلت ۳۷ - و از نشانه‌ها او شب و روز است و خورشید و ماه، سجده بخورشید و ماه نکنید، بخدایی که آنها را آفریده است سجده نمائید اگر واقعاً او را میپرستید.

برای انسانی که در مراحل قبل از رشد کامل فکری و روحی و عملی میباید چون درک توحید خالص کار آسانی نیست کمال جویی و تقدس طلبی او با خود خواهی قومی و تعصبهای خرافی مخلوط شده از آن میان نیایش اجداد خانوادگی یا بزرگان دین سر در می آورد.

یکی از آفات ادیان توحیدی - ک اسلام و تشیع نیز از آن مستثنی نشده اند. همین روح غلو در باره پیشوایان بر حق و مقدسین و انتساب صفات اعلی و اعمال الهی در حق آنهاست، یعنی در حقیقت اعراض از توحید بطبیعت.

قرآن با چنین حرکت ارتجاعی به طبیعت پرستی و آلوده شدن توحید نیز در آیات مکرر مخالفت آشکار نموده نظرش را در دعوت عمومی. (قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِّنْ دُونِ اللَّهِ)^۱ خلاصه می نماید و همانطور که از بت پرستی بیدار است، نسبت به شخص پرستی هم انزجار دارد.

۲- قرآن از طبیعت استفاده برای ارایه خدا و آخرت و آفرینش می نماید.

۱۱ قرن قبل از آنکه فلاماریون دانشمند ستاره شناس معروف فرانسوی کتاب Dieudumsla، nature (خدا در طبیعت) بنویسد قرآن خدا را نه تنها در آسمان و از دیده گاه علم هیت، بلکه از درون

^۱ آل عمران آیه ۶۴ - بگو ای اهل کتاب بیایید بر سر سخنی که میان ما و شما یکسان است بایستیم که جز خدا را نپرستیم و چیزی را شریک او نگردانیم و بعضی از ما بعضی دیگر را به جای خدا به خدایی نگیرد پس اگر [از این پیشنهاد] اعراض کردند بگوئید شاهد باشید که ما مسلمانیم [نه شما]

خاک تا به ثریا بمومنین معرفی کرده است: (قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا

كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ ثُمَّ اللَّهُ يُنشِئُ النَّشْأَةَ الْآخِرَةَ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ)^۱

۳- طبیعت را به همه وسعت و سیطره اش مسخره شده برای انسان و مادون انسان معرفی مینماید:

(وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ

لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ)^۲

(هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ ذُلُولًا فَامشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا مِن رِّزْقِهِ وَإِلَيْهِ

النُّشُورُ)^۳

(وَهُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ لِتَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا وَتَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حَبْلًا مَّوَسُونًا

وَتَرَى الْفُلْكَ مَوَاجِرَ فِيهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ)^۴

^۱ عنكبوت آیه ۲۰ - بگو در زمین بگردید و بنگرید چگونه آفرینش را آغاز کرده است سپس [باز] خداست که نشاء آخرت را پدید می آورد خداست که بر هر چیزی تواناست

^۲ نحل آیه ۱۲ - و شب و روز و خورشید و ماه را برای شما رام گردانید و ستارگان به فرمان او مسخر شده اند مسلما در این [امور] برای مردمی که تعقل می کنند نشانه هاست

^۳ ملک آیه ۱۵ - اوست کسی که زمین را برای شما رام گردانید پس در فراخنای آن رهسپار شوید و از روزی [خدا] بخورید و رستخیز به سوی اوست

^۴ نحل آیه ۱۴ - و اوست کسی که دریا را مسخر گردانید تا از آن گوشت تازه بخورید و پیرایه ای که آن را می پوشید از آن بیرون آورید و کشتیها را در آن شکافنده [آب] می بینی و تا از فضل او بجویید و باشد که شما شکر گزارید

(وَالْأَرْضَ وَصَعَهَا لِلْأَنَامِ)^۱

۴- آثار و محصولات طبیعت را نعمتهای خدا دادی برای بهره برداری و شکر گزاری انسانها میدانند. قرآن بر خلاف فلاسفه یونان، هندوستان و صوفیان تاریک دنیا مسیحیت، نه تنها فرآورده های طبیعت و مادیات مورد احتیاج زندگی را حلال و مجاز در حد معتدل و معقول می شمارد بلکه استفاده صحیح و تولید و توزیع آنها را نشانه توحید و شکر نعمت و از جهتی وظیفه بندگی می شناسد. مادیت و معنویت در نظر او با هم پیوند دارند. از ماده زندگی دنیا فضیلت می سازد و از فضیلت و معنویت نعمات مادی اخروی را بیرون می آورد.

امروزه ما شاهد رواج همه جایی روحیه شدید ضد آداب و ضد اخلاق و آرایش زندگی هستیم که در واقع عکس العمل افراط و انحراف های چند قرن گذشته تمدن غربی است. تمدنی که هدف آن بهره مندی حداکثر از زندگی و دنیا داری و دنیا پرستی شده بود و استثمار زیر دستان و تعدی بدیگران را مجاز و لازم می شمرد. قرآن در وصف طبیعت و توصیه ها که برای بر خورداری از نعمات دنیا می نماید نه آن اسراف و امساک و افراط و انحرافها را اجازه میدهد و نه این بد بینی و سخت گیری و بی قیدیها را. تاکید های که برای خوردن و آشامیدن و آرایش و استفاده از نعمات طبیعی خدادادی می نماید علاوه بر تحریم اسراف و تعدی و امساک توأم با هدف گیری خدا و آخرت و رعایت تقوی و عدالت است. چند آیه (فَاتَشَبَرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ

^۱ رحمن آیه ۱۰ - و زمین را برای مردم نهاد

اللَّهِ^۱ - كُلُوا وَاشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ^۲ در منطق قرآن نعمات خدا مانند آیات خدا، که هر دو در طبیعت است و آخرت باشد. تعجب و ملامت میکنید که چرا با وجود بخدا و تحرک بسوی سعادت ملاحظه کاری از غیر خدا مینمایید. کفر به میورزید تنها گرفتاریها خود می شوند. باز هم چند آیه (وَلَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَهُ الدِّينُ وَاصِبًا أَفَغَيْرَ اللَّهِ تَتَّقُونَ)^۳

همه این ها را که جمع بندی می کنیم و رابطه قرآن با طبیعت را مقابل رابطه انسان با طبیعت میگذاریم می بینیم قرآنکریم بمصدق (وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا)^۴

در وسط افراط و تفریط انسانها و مافوق آنها قرار دارد.

بشر چه آن موقع که طبیعت را خدای خود میدید، چه آن زمان که با طبیعت قهر کرده آنرا سبب گمراهی می گرفت و چه بعدا مه بتوصیف علمی و تعظیم و پرستش فلسفی طبیعت پرداخته است همه وقت از دیدگاه کسی صحبت میکند

^۱ جمعه ایه ۱۰ - پس در زمین به جستجو فضل و نعمت های خدا پراگنده شوید و بسیار یاداو باشید.

^۲ بقره ایه ۶۰ - بخورید و بیاشامید و [لی] در زمین سر به فساد برمدارید

^۳ نحا ایه ۵۲ - و آنچه در آسمانها و زمین است از آن اوست و آیین پایدار [نیز] از آن اوست پس آیا از غیر خدا پروا دارید

^۴ بقره ایه ۱۴۳ - و این چنین شما را امت میانه (معتدل و در حد وسط) قرار دادیم تا شاهد و نمونه به مردم باشید و پیغمبر بر شما نمونه و شاهد باشد.

که محتاج طبیعت و محاط در تاریکی درون آن بوده راهی به برون بنده است و زبان حالش رباعی عمر خیام است که می گفت:

آناتکه محیط فضل و آداب شدند

در جمع کمال شمع اصحاب شدند

ره زین شب تاریک نبردن برون

گفتند فسانه ای و در خواب شدند

اما در قرآن گویی که دید و سخن از بیرون و بالای طبیعت و انسان است همانطور که گوینده با همه توجه برفعت و وسعت طبیعت خود باخته با وجود چنین کرامت دلباخته انسانیت نیز نیست که او را برتر از تمام موجودات بداند و یا بطور کلی و بلاشرط دارای ذات پاک بی تقصیر و عزیز و کاملش بشناسد: (وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبُرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِّنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا)^۱

^۱ اسرا ایه ۷۰ - و به راستی ما فرزندان آدم را گرامی داشتیم و آنان را در خشکی و دریا [بر مرکبها] برنشانیدیم و از چیزهای پاکیزه به ایشان روزی دادیم و آنها را بر بسیاری از آفریده‌های خود برتری آشکار دادیم

انسان را با وجود دریافت روح الهی، موجودی مادی ساخته خاک، برگردنده
بخام و برخیزنده از خاک معرفی می نماید (مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ
تَارَةً أُخْرَى) ^۱

طبیعت آفریده خدا برای انسان است و انسان هم برای رسیدن و برگشتن به خدا
است.

از کلام رایحهٔ خلاقیت، عالمیت، رحمت، هدایت و وحدت استشمام میشود. کلام،
کلام توحید است در اخر این بحث شعری از استاد خلیل الله خلیلی را یاد آور
میشویم:

ای مشت گل این غرور بیجا چیست؟

یک بار به خود نگر که معنی تو چیست؟

یک جبعه ی استخوان، دو پیمانہ ی خون

پنهان تو چیست؟ آشکارای تو چیست؟

(استاد خلیلی)

^۱ طه ایه ۵۵ - از این [زمین] شما را آفریده‌ایم در آن شما را باز می‌گردانیم و بار دیگر
شما را از آن بیرون می‌آوریم

تکامل

چه جنجالی بر سر تکامل منکرین دین راه انداخته و چه تعصبی بعضی از مدافعین دین در رد تکامل بخرج میدهند!..

اعلام نظریه تکامل یا تطور انواع از طرف داروین که خود مسیحی خدا پرست بود، و انتساب نژاد انسان به میمون (شادی) که با تحقیقات و اکتشافات بعدی مورد تجدید نظر قرار گرفت، در اروپا حربه ای علیه روایات عهدین و آیین مسیحیت شد و بدنبال آنها مقالین آریایی و خراسانی (که فعلاً به دو طرف مرز ایران و افغانستان و تاجکستان) تقسیم شد اند و پیراهن عثمانی برای کوبیدن اسلام در ست کردند .

تکامل امروزی

قبل از داروین دانشمند دیگری از جمله (لامارک) معتقد به تحول. موجودات زنده شده واصل نظور را اعلام نموده بودند. بعد از داروین ضمن آنکه اساس تکامل از نظر علمی و تجربی تایید و تکمیل گردید دست – کاریهای زیادی در کیفیت و عوامل آن بعمل آمد. علاوه بر اینها دامنه تحقیق را بعقب برده در پیوند زیست شناسی و دیرین شناسی و زمین شناسی و با استفاده از فیزیک و شیمی و هئیت بدنبال مبدا حیات می گشتند و در صدد کشف اولین ذره تولید مثل کننده یا حلقه اتصال جماد و حیات هستند.

اما ر جهت مقابل یعنی بطرف آینده و جلو، بنظر نمی آید علم تازه یا بحث خاص، برای آنکه ببیند و بگوید حیوان تکامل یافته بصورت انسان در آمده چه مراحل را در هئیت انسانی طی کرده و میکند و یکجا باید برسد، وضع و تعقیب شده باشد.

اگر چه موضوع علمی چون تاریخ، تعلیم و تربیت، روانشناسی، جامعه شناسی و حتی فلسفه های سیاسی و اقتصادی چیزی جز مطالعه کیفیت تحولات فرد و جامعه انسان نیست و روشهای سوق دادن انسانها را به آنچه مطلوب است جستجو می نماید. اما بطور سیستماتیک پاسخ به این سوالات را نداده یا نمیدهد که انسان آیا متحول و متکامل است، تحول یا تکامل او چگونه و چند طرفه است، چه اختلاف با تکامل انواع دارد، به چی سمت یا سمت های میرود و بکجا باید برسد.

مارکیسم با فلسفه اقتصادی و طبقاتی تاریخش تا حدودی و بنحوی جوابگوی بعضی از این پرسشها در سطح جوامع است و نسبت به آخری حالت انکار یا لااقل اعراض را دارد.

اخیرا در نظریه سیستم ها (general systems theory) یا علم نظام ها، با دید فلسفه طبیعی جدیدی که ابراز میدارند اندیشه یا مسله تکامل را وسعت بیشتری داده به همه ی نظامهای طبیعی تصمیم میدهند. اعم از موجودات زنده یا ارگانیسم (از سلول انسان) و نظامهای دون ارگانیسم (از اکولوژی تا جامعه جهانی).

در همه سیستم ها یا نظامهای طبیعی فوق الذکر اولاً یک سلسله خواص مشترک میبینند (کلیت هایی با خواص تحلیل نا پذیر^۱ خود نگاهداری در محیط متغیر خود افرینی در محیط مخالف – حد واسط بودن و هم آهنگ کنندگی در سلسله مراتب طبیعت) و ثانیاً آنها را مشمول تکامل میباندند. تکامل را هم بمعنای توسعه و تحول، از حالت ساده مجزی بطرف حالت نا محتمل با تفصیل

^۱ Irreducible

و پیچیدگی بیشتر، از طریق تجمع و ارتباط گرفتن اجزاء و سازمان یافتن، میگیرند.

بنابراین این نظریه جهان کلیت واحدی است مرتبط و متکامل دارای سازمان و نظامهای متشکل از بینهایت کلیت ها درجات مادون متوالی که و یک از آنها بنوبه خود نظام مستقل و مرتبط با سایرین بوده جزئی از نظام بالاتر محسوب میشود و اجزایی را در بر میگیرد.

در کتاب Laszlo، Ervin تحت عنوان (جهان از دید نظام گرا)^۱ و در صفحه ۱۳۰ چنین میخوانیم: "طبیعت آمیزه ای است از همناوی و تعادل پویا پیشرفت از پائین آغاز میشود. بی آنکه تحکمی از بالا نازل شود و بدین سان پیشرفت محتوم است، و در ضمن بیمرز و بی انتها است. برای آنکه بتوان (با آن) بود باید بدان منطبق شد یعنی که باید حرکت کردو در انتخاب مسیر پیشرفت اختیار هست، اما این اختیار در گروهی میزان سازگاری با ساخت پویای کل است."

تا آنجا جلو میروند که در جهان مادی تکامل را اصل گرفته طبیعت را مظاهر دینامیک یا چهره های با تعادل موقت تکامل، در جایگاه مکان - زمان^۲ تلقی مینمایند. همانطور که گفته شده است انرژی که بطور مرموز نامرئی در همه جا و همه وقت سیلان دارد. اصل و پایه جهان فزیک است، آشفتگی هایی در جریان انرژی رخ داده گره خوردگی هایی بوقوع مییوندد که حالت متمایز یکپارچه پویای استوار دارد و نام و چهره اش ماده میشود. مانند گرداب یا کف

^۱The System view of the world

ترجمه آقای سعید رهنما، چاپ تهران، ایران سال ۱۳۵۵ نشریه دولتی صنعتی

^۲Space-time

و موج و آبشار که تماماً حالات و تظاهرات غیر ثابت منعقد نشده ولی پایدار مکرر جریان آب هستند.

تکامل و ادیان

البته دانشمندان سیستم شناس و فلاسفه نظام مسلک در عین آنکه اعلام مینمایند نظم واحدی بر همه چیز در همه جا و همه وقت حکومت دارد^۱

از جهتی مانند دانشمندان خدانشناس هستند که رد جهان نظم ثابت و قوانین یکسانی را دیده نظام را قبول دارند ولی ناظم را، چون بچشم و احساس ندیده اند نمیپذیرند. دانشمندان سیستم شناس هم با آنکه از جهتی مانند دانشمندان خدا شناس هستند که در جهان نظم ثابت و قوانین یکسانی را دیده نظام را قبول دارند ولی ناظم را، چون بچشم و احساس ندیده اند نمیپذیرند. دانشمندان سیستم شناس هم با آنکه سیستم های طبیعی را هدف جو^۲ مینامند بعضی از آنها اصرار دارند که برای تکامل گذشته سیستم ها که در جهت نظم و تفضیل و پیچیدگی پیش رفته است هدف از پیش تعیین شده را رد کنند. نه برای جریانهای حال و آینده هدفی سراغ میدهند و نه از هدف دهنده یا بسوی خود پرندهای نام میبرند.

اگر قبول داشته باشیم که تکامل انسان بلحاظ بدنی و عضوی (ارگانیگ) مانند تکامل حیوانات امروزی بعد توقف رسیده است و فقط در زمینه خلقیات یعنی عواطف و ملکا و روحيات است که تغییراتی رخ میدهد و از طرف دیگر

^۱ این همان اصل یک نواختی طبیعت است و قبول اینکه "در سراسر کیهان شرایط مشابه نتایج مشابه را سبب میشود/"

^۲ purposive

معلومات و مکتوبات انسان که ترقی و توسعه عظیم مییابد میراث و محصول انسانیت است، ناچار به این نتیجه میرسیم که قلمروی فعلی تکامل انسانی در ملکات اخلاقی و روحی (خوب یابد) او مییابد که همان قلمروی مورد نظر و عمل ادیان که عنایت بنفس انسان و بسعادت و عاقبت شخصی او دارند، در حالیکه ایدیولوژی سیاسی و اجتماعی (صرف نظر از مسلک ها هومانستی) فرد را بیشتر بخاطر مملکت و مصالح اجتماعی مورد توجه قرار میدهند و بهره مندی شخصی از تکامل و اصلاح نفس برایشان مطرح نیست.

بعد از انسان اروپا چون حساب علم و دین را جدا کردند در قرن نوزدهم بطرف بی خدایی رفته بودند، امروزه دانشمندانی هم که اعتقاد دینی یا الهی دارند هنوز شرم میکنند که موضوعات مورد علاقه علم و دین را مخلوط نمایند. عملاً چنین شده است که تکامل خاصه انسان صراحت علمی و عنوان تحقیقاتی پیدا نکند.

تکامل در قرآن

قرآن در چهارده قرن قبل از داروین و سیزده قرن قبل از علوم نظام شناسی تکامل را درباره انسان و درباره جهان جز و اصول توحیدی اعلام نموده است. مبدأ تکامل انسان و پیدایش حیات را خیلی عقب تر از ریست شناسان برده هم جهت و راه برای آن تعیین کرده هم مقصد و هدف را روشن ساخته و هم وسایل و لوازم تکامل را در برابر ما گذاریده است. تکامل قرآن به لحاظ مقیاس، مسیر و مقصد قابل مقایسه با تکامل علمی نیست.

تکامل علمای طبیعی و نظام شناس، که "از کجا آمده" و "به کجا میرود" را انکار یا اعراض دارد. یک حرکت بی سرو کور است. توجه محدود بقطه ی مسیر کلی دارد.

اعلام قاطع و وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ آفرینش آدم را صریحاً بگل می رساند و در آیات دیگری اشاره بمرحل ما قبل (گل خشک در خلق الانسان من صلصال کالفخار) ما بعد (سجن یا گل سیاه بد بو که همان ترکیبات آلی کر بنی گازدار است در "من حما مسنون") تا حالت حلزونی و کرم مانند در (خلق انسان من علق) میشود.

در مورد آب که ماده عمده و ضروری پروتو پلاسم و همه موجودات زنده است و بقول Lyall Watson^۱ نا پایدارترین محیط ترکیبی طبیعی و در عین حال مساعدترین محیط برای حیات میباشد دو اشاره قابل توجه در قرآن آمده است. یکی "و جعلنا من الماکل شی حی^۲ و دیگری "و کان عرشه علی الماء"^۳.

در روایات معتبر نبوی صحبت از عالم ذر بعنوان دوران قبل از خلقت عالم میشود و در خطبه اول نهج البلاغه بحث مفصل مرموز عجیبی روی مبداء آفرینش جهان رفته است که سیال رقیق موج بادمانندی همه جا را فرا گرفته بوده و از این طرف به آن طرف رانده و رز داده میشده و اجرام و ائقال پدید می آمده است.

^۱ دانشمند انگلیسی زیست شناس مولف کتاب *supernature* (Anehov Press New

York ۱۹۷۳)

^۲ انبیاء آیه ۳۱ - و هر چیز زنده ای را از آب ساختیم (با قرار دادیم)

^۳ هود آیه ۸ - و عرش او (با کرسی قدرت و تربیت او بر انسان) روی آب میباشد

طراحی انسان:

در مورد تکامل انسان بعد از دوران حیوانیت و تمایز او نسبت به سایر مخلوقها رساترین بیان در داستان آفرینش آدم آمده است این جریان چند بار با کم و زیادی هایی در قرآن بصورت یک مجلس سمبولیک و زبان حال فرشتگان دیده میشود که گویی برای اطلاع و اجرای یک برنامه الهی جمع شده اند در سوره های چون ص (۷۱-۸۵) طه (۱۳۳-۱۱۴) اسراء (۶۷-۶۳) کهف (۴۶) حجر (۴۳-۲۶) اعراف (۳۴-۱۰) بقره (۳۶-۲۸).

ذیلاً مراحل اصلی انرا فهرست وار بیان می کنیم:

۱- ماده اول برنامه اعلام قصد آفرینش انسان و خلیفه قرار دادن او در

زمین است (انی جاعل فی الارض خلیفه)^۱

۲- دنباله مطلب در آیات دیده نمیشود ولی بلافاصله اعتراض یا

استعجاب فرشتگان در می آید (قالو اتجعل فیها من یفسد فیها و

یفسک الدما و نحن نسیح بحمدک و نقصد لک)^۲ پرستی که دلالت

از اطلاع آنها برای مکان عصیان آدمی دارد و پای مسئله آزادی و

احتیاط انسان را در میان می آورد.

۳- جواب پر معنی و آینده نگر خداوند نیز قاطع ضروری است: (انی

اعلم و لاتعلمون)^۳

^۱ بقره آیه ۲۷ - همانا که من در زمین خلیفه قرار میدهم (یا می آفرینم)

^۲ بقره آیه ۲۸ - آیا در آنجا کسی ره می آفرینی (یا قرار میدهی) که فساد راه می اندازد و خونها میریزد در حالیکه ما بستایش تسبیحت میکنیم و تو را تقدیس می نمایم (یا به فرمان تو زیشتیها را پاک می کنیم)؟

^۳ بقره آیه ۳۸ - من چیزهای را میدانم که شما نمیدانید

۴- آنگاه خداوند برای اثبات نظر خود وسیله ای را که ادمیزاد موقیعت و کرامت معهود را نشان خواهد داد آزمایش و ارایه میدهد. آن وسیله علم است: (و علم ادم الاسما لکھاتم عرضہم علی الملائکہ فقال انبیونی باسمہا ہو لا ان کنتم صادقین - قالو اسبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا انک انت العلیم الحکیم)^۱

علمی ایکه در اینجا عنوان شده است، با توجه به به تعبیر ها بکار رفته بنظر می آید هم جنبه اطلاع و انفورماتیک (انبا) را دارد و هم جنبه اشعار و نامگذاری را که از امتیازات انسان است.

توضیح مطلب به دنبال آنچه در پیش تر در عنوان تمدن و تکامل اشاره کردیم آنکه و چه امتیاز انسان نسبت به با هوش ترین و اجتماعی ترین حیوانها طبق نظریات علمی اخیراً آگاهی و اشعار (و به) احساسات خود در حال و گذشته می باشد. انسان حیوانی است که میدانند چه درک مینماید. چه میکنند و چه می خواهد و آنها را زیر کنترول اراده خود میاورد. خانه اول استقلال انسان بدست آگاهی بحال خود و با همکاری حافظ و تجربه و شناساسهای انتزاعی از طریق تفکر و تعقل برای آینده ساخته و پرداخته گردید. مصالح و مراحل که جمعاً مفهوم علم یا معرفت را می سازد.

انسان با چنین اعمال ذهنی و انتزاعی که تشکیل دهنده هوش است ابتدا علامتهای ابزاری نظیر آنچه را که حیوانات را برای ایجاد ارتباط استفاده می

^۱ بقره آیه ۲۹ و ۳۰ - و (خدا) به آدم تمام نامها را تعلیم داد، پس به فرشتگان عرضه نموده گفت اگر (در ایرادگیری خودتان به انسان) راست می گویند مرا از این نامها آگاه سازید گفتند منز و پاک هستی ما را دانش و (اطلاعی) جز آنچه تو یادمان داده ای نیست همانا که تو تنها دانای کامل و حکیم هستی.

کنند بکار برد. آنگاه تدریجاً سمبل (نماد) های تفکیکی که مشخصه زبانهای جدید است بمیان آورد. زبان وسیله ای موثر برای القای مفاهیم گردید و با این ترتیب آدمی توانست نه تنها ضامن بقای خویش گردد بلکه دنیای پیرامون را نیز زیر سیطره در آورد.

اتفاقاً توجه درجه اول و شناسایی مقام برای علم آموختن آفریگار به انسان و بمسئله زبان و قلم در آیات دیگری که مربوط بدوران رشد بعدی میباشد بصورت‌های معنی داری در چند جا آمده است:

- ۱- الرَّحْمَنُ (۱) عَلَّمَ الْقُرْآنَ (۲) خَلَقَ الْإِنْسَانَ (۳) عَلَّمَهُ الْبَيَانَ (۴)^۱
- ۲- اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ (۱) خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ (۲) اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ (۳) الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ (۴) عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ (۵)^۲

در این آیات بعنوان نشانه های رحمانیت پرورگار علم دادن به انسان و افریدن او پا بیای هم آمده و بلافاصله و کتابت میشود.

- ۳- همینکه فرشتگان بعجز خود و برتری موجود صاحب دانش آزادی اعتراف می نمایند دستور سجده کردن آنها برای آدم صادر

^۱ سوره الرحمن - خدای بخشایشگر (خدایی) که قرآن را تعلیم داد انسان را افرید به او سخن گفتن آموخت

^۲ سوره علق - بخوان به نام پروردگارت که آفرید انسانرا از علق (حیوان کرم مانند) آفرید بخوان و پروردگار بزرگوارت (را به یاد آور) کسیکه بوسیله قلم تعلیم داد به انسان چیز هایی آموخت که هر گز نمی توانست بداند

میشود: (و اذ قلنا للملائکه اسجدوا لادم فسجدوا...) ^۱ یا در عبارت دیگر (ولقد خلقنا کم ثم صورناکم ثم قلنا للملائکه اسجدوا لادم فسجدوا...) ^۲

سجده فرشتگان را می توانیم بمعنای بندگی و خدمتگذاری نیروها و جواهر طبیعت که به این ترتیب در استخدام و استفاده بشر قرار داده میشوند بگیریم.

۴- پس موعد اجرای دستور ابلاغ میگردد (فاذا سویته و نفخت فیه من روحی فقعوا له ساجدین) ^۳ تسویه به معنای سازمان و استقرار یافتن و بحالت مطلوب رسیدن است. موجود نامزاد آدمیت باید مراحل تنظیم و تکامل برای آمادگی را ببیماید تا به دمیده شدن روح الهی جهش اساسی از مرحله حیوان به انسان انجام گردد و شایسته سجده فرشتگاه و خدمتگذاران طبیعت بشود.

۵- مطلب به این جا ختم نمی شود. تکامل کند بن بست موجودات ارگانیکی و دون ارگانیکی قادر نیست که (خلیفه خدا) و صاحب صفات خدایی را بسازد در سطوح نبات و حیوان هر قدر هم

^۱ بقره آیه ۳۲ اسرا ۶۳ کهف ۴۸ و طه ۱۱۵ و زمانیکه بفرشتگان گفتیم به آدم سجده کنند پس سجده کردند

^۲ اعراف آیه ۱۵ - و بتحقیق و قطع شما را (اول) آفریدیم، پس شکل و صورت دادیم و پس از آن بفرشتگان گفتیم به آدم سجده نمایند پس سجده کردند.

^۳ حجر آیه ۲۹ و ۷۲ پس هر زمانیکه او را کامل و پرداخته نمودم و از روح خود در او دمیدم بسجده اش در افتید.

که کامل و عالی شوند از خود شخصیت و خلاقیتی نداشته فرمانبر
غرایز هستند.

سرکشی لازم است و آزادی و اختیار تا تجربه و تشخیص و اراده و
شخصیت حاصل گردد و تکامل سر به بینهایت بزند. اختیار هم تامین
نمیگردد مگر آنکه در برابر غرایز طبیعی که او امر الهی هستند یک
عامل تضاد و قطب مخالف عرض اندام نموده انسانرا در وادی حیرت و
اختیار بیندازد تا عقل و اراده بکار افتد. قطب مخالف و عامل سرپیچی رد
طراحی انسان یکی از فرشتگان می تواند باشد که بر خلاف اطاعت و
خدمتگذاری سایرین سر پیچی از روال عمومی نموده و کارش اغوا کردن
و منحرف ساختن انسان باشد. یعنی ابلیس که نام بعدیش شیطان میشود.

(فسجدو الملائکه لکم اجمعون الا ابلیس ابی ان یکون مع الساجدین)^۱

(و اذ قلنا للملائکه اسجدوا لادم فسجدوا الا ابلیس ابی و استکبر و کان
من الکافرین)^۲

برای استنکاف ابلیس از امر خدا توجیه های در بعضی آیات آمده است
(قال ما منعک الاتسجد اذ امرتک قال انا خیر منه خلقتنی من نار و
خلقتنه من طین)^۱

^۱ حجر آیه ۳۵ و ۳۱ - پس تمام فرشتگان(بر آدم) قبول سجده کردن مگر ابلیس که
نخواست همراه سجده کننده گان باشد.

^۲ بقره آیه ۳۲ - و آنزمان که بفرشتگان گفتیم به آدم سجده نمائید پس سجده کردن مگر
ابلیس که امتناع ورزید و از کافران شد.

(قال لم اكن لاسجدو لبشر خلقته من صلصال من حما مسنون)^۲

خود بزرگ بینی یا تکبر است. در جای دیگر قرآن گفته شده است که شیطان از جن بود و جن هم از شعله آتش خلق شده است که یکنوع حرارت و مرحله پست انرژی میباشد.

صرف نظر اینکه تشکیل چنین مجمعی از فرشتگان در حضور خدا، طرح چنین مباحث و علم آموختن و امتحان کردن حضوری از آدمی که هنوز آفریده نشده است تا چه اندازه برای ذهن محدود ما قابل درک و قبول باشد، اصل مطلب و جریان موضوع نه تنها دور از منطق و واقعیات بنظر نمی آید بلکه بصور رمزی و فشرده، بسیاری از اکتشافات جدید و نظریات علمی را ظاهر میسازد.

۶- در هر حال ابلیس برای عصیان خود که اغواگری انسان و خرابکاری در زمین باشد رخصت و مهلتی الهی یوم یبعثون از خدا میگیرد. اولین عمل او فریب دادن و به عصیان کشیدن حوا و ادم با وعده زندگی ابدی یافتن است که در بهشت منزل گرفته اند.

۷- پشت سر آن پریشانی و پیشمانی است که به آدم دست میدهد آدم برای بازگشت و ارتقا محتاج به پیشمانی و راهنمایست. توبه از

^۱ اعراف آیه ۱۱ - (خدا به ابلیس) گفت چه چیز مانع تو از اجرای امر و سجده کردن شد، گفت من برتر از او هستم، تو مرا از آتش آفریدی و او را از گل
^۲ حجر ۳۳ - (شیطان) جواب داد من سجده من سجده بکن به بشری که او را از کلوخ و از گل سیاه متعفن درست کرده ای نیستم

آدم و رحمت و هدایت از پروردگار (متلقى ادم، به کلمات فتاب علیه
انه هوالتواب الرحيم)^۱

توبه آدم پذیرفته میشود ولی عدم شایستگی آنها برای زندگی در بهشت نیز
مسلم گردیدخ باید در زمین فرود آیند و دشمن ها بینند و استقرار و بهر
مندی موقت داشته باشند.

(فازلها الشيطان عنها فاجرحهما مما كانا فيه و قلنا اهبطو بعضكم بعض
عدو و لكم فى الارض مستقرو متاع الى حين)^۲

۸- جریان فوق یا مدار فریب-گمراهی – گرفتاری-پشیمانی-
دریافت و بازگشت و بالاخره اصلاح یا تکامل مداری است که
هزاران هزار بار و میلیونها و میلیاردها دفعه در زندگی فرزندان ادم
و حوا تکرار خواهد شد تا پله های نردبان تکامل فرد و نوع انسان
پای خود آنها یعنی با تجربه – تلاش – اراده – اکتساب پیموده شود
و آدمیزاد شایستگی بهشتی شدن را پیدا کند

مسائل و مراحل فوق الذکر یعنی گرفتاری و ابتلا و آزمایشی، تلاش، اراده
و عزم و تقوی و بالاخره اکتساب لازمه رستگاری است با تعبیر های

^۱ بقره آیه ۳۵ – پس ادم از ناحیه پروردگارش کلماتی از تلقی کرد (مثلا مطالبی یا
آزمایشهای دریافت نمود) و پس نظر خداوند نسبت به او سرگشت (خداوند توبه اش را
پذیرفت) همانا که در بسیار توبه پذیر و مهربان است

^۲ بقره آیه ۳۴ – پس شیطان آنها را از بهشت لغزانیده از وضعی داشتند بیرونشان برد
و گفتیم فرو شوید(تنزل یابید)، بعضی از شما دشمن بعضی دیگر هستند و برای شما
در زمین تا مدت (محدودی) منزلگاه و کالای مایحتاج خواهد بود

گونگون مکرر در قرآن تصریح و تاکید و چنین خلاصه شده است که جهان خلقت طوری طرح ریزی شده است که هر موجودی با کوشش و اکتساب خود دریافت بهره (و ارتقاء) نماید.

(و خلق الله السموات و الارض بالحق و لتجزی کل نفس بما کسبت)^۱

۹- اما در این گرفتاری دنیا و گپرو دار های متضاد زندگی خداوند مخلوق برگزیده خود را در تاریکی و تنهایی رها نخواهد کرد. وعده میدهد که راهنمایش را برای انسان خواهد فرستاد و مردم مختارند که پیروی بکنند و یا نکنند (قلنا اهبطوا منها حمیعا فاما یاتینکم منی هدی)^۲ (یا بنی ادم اما یاتینکم رسل منکم یقصون علیکم آیاتی)^۳

دنباله آیات دو آیه بند ۸ چنین آمده است:

^۱ جائیه آیه ۲۱- و خداوند بحق آسمانها و زمین را آفرید و تا آنکه هر کس بر حسب آنچه بدست می آورد پاداش یابد.

^۲ بقره ۳۶- ۳۷ - گفتیم همگی را آنجا فرود آید پس هر گه که هدایت من بشما رسید آنانکه پیروی نمایند (بدانند که) موجبی برای ترس و اندوه نخواهد داشت (ولی) کسانیکه کفر ورزیدند و نشانه های ما را تکذیب نمایند آنها همدم و مخاد آتش خواهند بود.

^۳ اعراف آیه ۳۳ - ۳۴ - ای فرزندان آدم هر زمان که (یا اگر) فرستادگانی از خودتان بیایند که بر شما نشانه های مرا حکایت کنند، کسانی که پروا و صلاح پیشه نمایند ترس و وحشتی بر آنها نخواهد بود (ولی) کسانیکه آیات مرا دروغ بنامند و خود را بزرگ ببینند چنین اشخاص همدم و مخلد در آتش خواهند بود.

(اما یاتینکم منی هدی فمن تبع هدای فلا خوف علیهم و ال هم یحزنون و الذین کفرو و اوکذبو بآیاتنا اولیک اصحاب النار هم فیها خالدون)

(یقصون علیکم ایاتی فمن اتقی و اصلح فلا خوف علیهم و لا هم یحزنون و الذین کذبو ابا یاتنا و استکبر و اعنها و الیک النار هم فیها خالدون)

تکامل انسان در قرآن

داستان افرینش ادم و آیات تربیت و اخطار و بشارت مربوطه اختصاص به انسان داشت اما قرآن همانطور که دیدید نه خود و نه انسان را از طبیعت جدا نمی‌گیرد. بلکه تکامل انسان را در چارچوب تحول و تکامل جهان ارایه می‌دهد و اصولاً نظر دارد که انسان همراه و هم آواز با زمین و آسمان و همه موجودات تسبیح خوان باشد.

البته تکامل مورد بحث زیست‌شناسی نظر بنوع و نسل می‌باشد و فرد را تنها در محدوده ولادت تا مرگ در بر می‌گیرد در حالیکه تکامل مورد بحث قرآن‌کریم شامل جهان و فرد – که جز لاینفکی از جهان است – توأم می‌شود. علم امروز بجاهایی نزدیک شده است که وحدت انسان و بطور کلی حیات رابا جهان اثبات می‌نماید. بنا براین اگر جهان پایدار است فرد انسان نیز با وجود تغییر حالت ماندگار خواهد بود.

خواننده عزیز آیا هیچ فکر کرده اید که ادعای تکامل برای انسان و جهان با انکار آخرت و رستاخیز منافات اصولی دارد؟ کما آنکه پدیده تکامل با قانون آنتروپی یا کهلوت، که اصل دو ترمودینامیک است و سرنوشت هر سیستم واگذاشته بخود را انحاط و از هم پاشیدگی و مرگ میدانند. مبنایت دارد اگر

تکامل در کار باشد پس مرگ مطلق هم نباید باشد. فرضیه آخرت - خواه موهوم و خواه مسلم و رستاخیز قیامت براساس و محتوی چیزی جز ادامه و انجام تکامل نیست، تکامل انسان و تکامل جهان تکامل مانند بقا و ابدیت - که مورد قبول امروزی است یک پدیده ای ضد انترویی و حفظ حیات است و بینهایت بودن تکامل مترادف با ابدیت میشود.

اصولاً نظم داشتن هر چیز و نظم یافتن، یک تحول خلاف احتمال و ضد آنترویی است (یکی از تعریف های تکامل رو بنظم و نظام رفتن و حالات نا متحمل اتخاذ کردن است) بنابراین وجود نظم در موجودات زنده در جهان چون عمل ضد انترویی است بدون دخالت عامل خارجی یا ناظم نمیتواند تحقق پیدا کرده و استمرار داشته باشد.

یک زمان میگفتند دست است که روی زمین پدیده های ضد انترویی مانند حیات و خود تکامل را می بینیم که نتواند خود بخود صورت گرفته باشد ولی چون کره زمین سیستم مجزایی نیست احتمال قبول اینکه در یک گوشه از جهان انترویی اجزای زمین در اثر دریافت انرژی از خورشید و کرات دیگر بصورت محلی و بطور نسبی تنزل نماید ولی آنترویی مجموعه در افزایش باشد، از نظر ترمودینامیک کاملاً امکان پذیر است.

ماکس پلانگ در کتاب "علم به کجا میرود" (ترجمه آقای احمد ارام) این نکته را متذکر میشود و تعبیر و تفسیری روی آن نمی نماید ولی بعضی از ماتریالیستها برای رد استدلال ترمودینامیکی خالق شناسان روی آن تکیه می نمایند تا قبل از پیدایش نظریه نظام (Systems Theory) جواب به ایراد فوق (که البته محقق شده و میتوانسته است یک احتمال باشد و در هر حال محتاج به ارایه و اثبات است که صرف اشراق و اختلاط انرژی از کیهان بزمین بطور

تصادفی و خود بخودی سبب کیفیات ضد آنتروپی و حیات میشود و روال خاص غیر محتمل در کار نیست) مشکل به نظر می آید ولی وقتی نظریه نظاما همه ی موجودات تشکیل دهنده طبیعت از اتم تا کیهان را نظامهای طبیعی دانسته است که در یک کلیت واحد مشترک با هم آهنگی و ارتباط متقابل جزواً و کلاً در حال پیشرفت هستند و تکامل بسراسر جهان سیطره دارد، دیگر آن احتمال و اصرار نمیتواند قابل دفاع باشد یعنی نه نظم جهان میتواند بدون ناظم درک شود و نه تکامل و سایر پدیده های ضد آنتروپیک روی زمین میتواند تصادفی خود بخودی و ناشی از تحول و تبادلهای داخلی باشد.

دنیایی که طبق نظر نظامها اجباراً و دایماً در حال توسعه و تکامل است نمی تواند بی نیاز از امداد و اتکای دایمی بوده و بی جهت تغییر جهت داده رو به انحطاط و مرگ و نیستی برود و سیر بسوی بینهایت را ادامه ندهد.

فرد انسان نیز که متعلق و متصل به جهان است نیز نمیتواند سر نوشتش فنای مطلق بوده و بقا و رستخیز نداشته باشد.

ولی تکامل که قرانکریم برای جهان می شناسد فقط انقلاب قیامت (به طبق نشانه های که در سوره های کوتاه آمده است) و انتقال دنیای فعلی به آخرت نیست بلکه ناظر بر حال حاضر دنیا و از ابتدا تا انتهای خلقت است در سوره اعلی می خوانیم: (سبح اسم ربك الاعلی الذی خلق فسوی و الذی قدر فهدی

و الذی اخرج المرعی ..^۱ و در سوره طه از زبان موسی گفته میشود: (ربنا الذی اعطی کل شیئی خلقه ثم هدی)^۲ در سوره فرقان:

(کل شیء فقدره تقدیر)^۳ همانطور که ساختمان انسان نیز در یک مرحله نبوده ابتدا چیزی آفریده شده بتدریج شکل یافته و پس از آنکه بصورت آدم در آمده فرشتگان مامور سجده به او شده اند: (اعراف آیه ۱۰ - و لقد خلقنا کم صورنا کم ثم قلنا للملائکه اسجدوا و الادم) .

از این آیات بخوبی استنباط میشود که آفرینش جهان به هیچ وجه حالت دفعی خلق الساعه و صورت ثابت ساکن (ستاتیک) نداشته در تحول و تبادل های دینامیک است. یعنی اولاً مرحله اول آفرینش ساده بی شکل و نرسیده و نساخته است.

ثانیاً برای مراحل بعدی جهان و جود و برای هر چیزی اندازه گذاری شده قواعد و نظاماتی مقرر گردیده است.

ثالثاً اشیاء و جهان راهنمایی میشوند و مسیری طی می نمایند.

^۱ اعلی آیه ۱ - ۲ - پروردگار برتر از هر کس و هر چیز خود را تسبیح کن پروردگاری که آفریدو پس از آن تسویه و تنظیم نمود آنکس که اندازه گذاری و وضع قوانین کرد و بر طبق آن رهبری نمود کسیکه چراگاه را (از زمین) بیرون آورد.

^۲ طه آیه ۵۲ - پروردگار ما کسی است که به هر چیز آفرینش داد و پس رهبریش کرد

^۳ فرقان آیه ۲ - و هر چیز را آفرید و پس از آن برایش اندازه و میزانهای خاص مقرر داشت.

رابعاً آن اندازه گیری ها و این رهبریه‌ها و مسیر ها در جهت تسویه یعنی تعادل و تکامل است.

خامساً جهان هستی حالت رها شده بخود ندارد بلکه بمصدق دایماً محتاج و در معرفی اشراق و امداد خالق است.

بموجب آیه (کل یجری لاجل مسمی یدبر الامر)^۱ سراسر جهان خلقت نه تنها در تحول و تحرک دایمی است بلکه مقصد و مدت تعیین شده ای دارد و تصادفی و کیف اتفاق نیست.

انقلاب عمومی قیامت و ارتحال دنیا به آخرت نیز جزیی از این جریان و برده ای از پرده های تحول جهان است و پرونده یا طوماری بسته میشود و از همان اوراق و افزار کتاب و جهان دیگری گشوده یا آفریده میشود:

(یوم نطوی السما لکلی السجل لکتب کما بدانا اول خلق نعیده)^۲

(اجل مسمی) را در قرانکریم در تعبیر های دیگری از قبیل (کل الینا راجعون) و (الی المصیر) و (الی الله ترجع الامور الی ربک منتهیها) با صراحت روشن می سازد. مقصد و مرجع خداست که کمال مطلق و بینهایت است!

قرآن پا از این فراتر نیز نهاده تکامل را اصل و ابدی می داند و طبیعت تحول کننده فانی شونده را فرع.

^۱ رعد آیه ۲- موجودات (از زمین و آسمان و خورشید و ماه و انسانها) در حال جریان و حرکت بسوی میعاد و موعدی هستند و خداوند تدابیر امر می نماید.

^۲ انبیا آیه ۱۰۴- روزی که آسمان را چون طومار تا مه ها در می نوردیم همان گونه که از اول آفرینش را آغاز کردیم آنرا به می گردانیم.

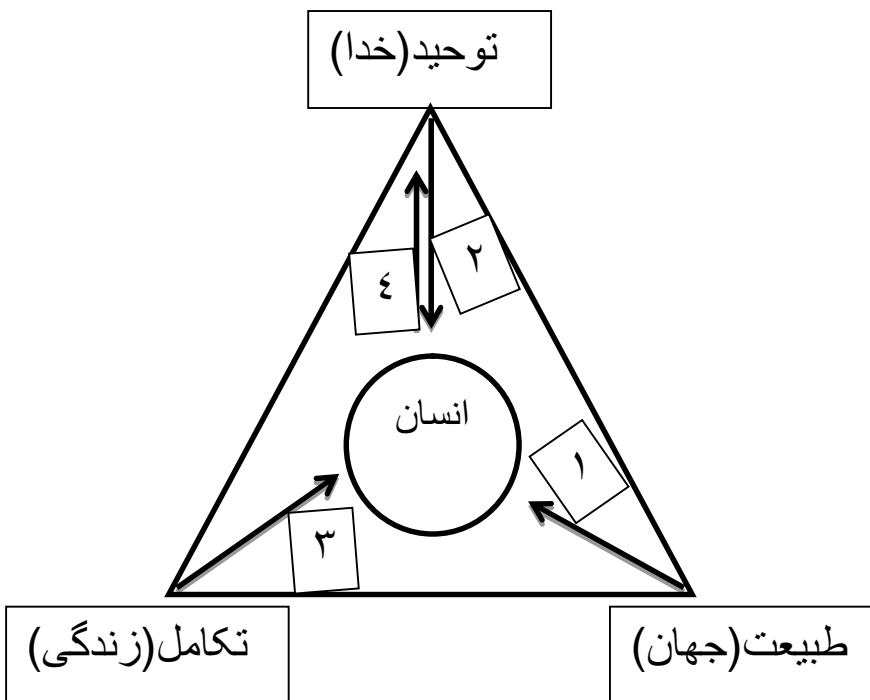
از نظر علمی در بحث عمومی تکامل این مسله نیز مطرح شده است که آیا طبیعت و اشیا پایه و اساس جهان هستند که تکامل می نمایند یا اصل خود تکامل است؟ همانطور که انرژی اصل و ماده اولیه جهان بوده اجرام مرئی چیزی جز تجمع انرژی و گره خوردگیهای حرکت آن نیستند.

اگر این صرف درست باشد آیه آخر سوره قصص را می توان بنحوی مؤید و مکمل دانست آن دانست (کل شی هالک الا وجهه له الحکم و الیه ترجعون)^۱

مثلث طبیعت – تکامل – توحید و موضع انسان:

بنابه آنچه گفته شد و خلاصه مطالب گذشته اینکه رابطه میان طبیعت (جهان)، تکامل (زندگی)، توحید (خدا) را بصورت مثلثی می توان به نمایش گذاشت

^۱ قصص آیه ۸۸ – همه چیز هلاک شونده است مگر روی او حکم و حاکمیت از اوست و بسوی او باز میگردد.



خدا یا توحید است، از خدا جهان خلقت یا طبیعت صادر میشود و دست آخر طبیعت را تکامل که قانون ابدی است بسوی خدا سوق میدهد در آن میان انسان را می بینیم که با هر سه اصل ارتباط دارد: طبیعت (یا خاک و مادیات) بر می خیزد، از خدا مدد میگیرد (روح الهی) و تکامل او را بالا برده بسوی خدا بر نی گرداند.

تنها در چنین مجموعه پیوسته و نظام ساده سازمان یافته است که انسان و طبیعت و تکامل می توانند رابطه منطقی و تحقیق عینی پیدا نمایند هر یک از اجزا را که بردارید یا انکار کنید بقیه لنگ و حسابها سر در هوا میشود.

با بودن خدا است که در طبیعت بوجود می آید و با حضور و منتهی الیه بودن اوست که تکامل معنی و سمت پیدا میکند.

طبیعت که بشهادت و اصرار علم در تغییر و تحول بوده حالت ثابت محکم ندارد منطقاً نمیتواند خود و خود نگهدار (تایم بالذات) باشد و اگر تکامل مییابد یعنی برتر و کامل میشود پس ناقص است و محتاج و مجبور.

انسان نیز اگر تکامل و عصیان علیه طبیعت و خروج از اسارت طبیعت است پس معلوم میشود مخلوق صد در صد طبیعت نیست، تبعیت از چیزی که ما فوق طبیعت است می نماید.

بالعکس اگر خدا نبود چه موجب و دلیلی بود که طبیعت یا جهانی با موازین و نظامات تغییر نا پذیر خود تحقق یابد و چه دلیل داشت که جهان و انسان بطور لایزال در جهت واحد کمال حرکت نمایند؟ آیا موجود ناقص می تواند بدون اتکا و امداد از موجود ثابت و کامل، خودساز و کمال ساز شود؟

زیست شناسان خدانشناس و نظام شناسان هدف شناس چقدر باید جاهل یا مکذب باشند که در عین قبول تحول عمومی جانوران و جهان بسوی تکامل، همچنانکه برای نظم واحد ناظمی قایل نیستند برای سمت ثابت و مقصد مشترک نیز منکر فاعل و علت میشوند.

اثبات نظم و قانون و تکامل میکنند و خود را مترقی و آزاد از تعصب مینامند ولی با غرور و گردنکش اصرار بتکذیب ناظم جهان و ابدیت و آخرت ورزیده

مردم را از شناختن و رفتن بسوی منبع ارتقا و کمال باز میدارن و به بیراهه می اندازد: (والذین يستحبون الحیوه الدنیا علی الآخرة و یصدون عن سبیل الله و یبغونها عوجاً اولیک فی ضلال بعیده) ابراهیم آیه ۳

آیا کسی که روشنایی را میتابد ولی منبع روشنایی را میپوشاند شخص متعادل یا صادق است؟

آیا اینها را باید انسان دوست و خدمتگزار دانست یا دشمن انسانیت؟

و من الله التوفیق

ختم